


Rethinking of Reasoning Based on the Principle of “Orderliness of Species” (Intizāmi Naw‘) in the Process of Shi‘i Jurisprudents’ Ijtihād

Seyed Abdolrahim Hoseini 

Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom. Iran. Email: abd.hosseini@ut.ac.ir. Orcid Code: 0000-0003-1618-516

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 2025 August 9
Revised: 2025 October 11
Accepted: 2025 December 24
Published:

Keywords:
Orderliness of Species (Intizāmi Naw‘)
Reasoning (Ta‘lil)
Shari‘a
Nature
Civic Rulings

ABSTRACT

The attention to the species-oriented dimensions of rulings related to human life in Imamiyyah jurisprudence is among the fundamental components in the formation of Shi‘i theories of ijtihād. This doctrine has particularly overruled in the fields of transactions (mu‘āmilāt), criminal and civil rulings as a firm and undisputed principle, though it has never been explicitly addressed as a distinct jurisprudential (fiqhī) rule. This paper examines authoritative theories and the epistemological grounds related to the validity (ḥujjiyyah) of orderliness of species (intizāmi naw‘) as a criterion for determining legal civil rulings. Since in Shi‘i theological foundations, the organization of humankind’s life is considered among the exclusive prerogatives of the infallible Imams (AS), the analysis leads to a theory that it entails the demonstration that orderliness possesses a gradational nature. The highest and most complete degree belongs exclusively to the Ma‘šūmīn (AS), whereas the lower and weakest levels constitute the duties of non-infallible humans based on conditions and circumstances. Despite its intertwinement with a pure mental, theological and jurisprudential foundation, the findings of Jurisprudents reveal that the consideration of this principle is essential for understanding text-based reasoning (ta‘lil).

Cite this article: Hoseini, S. A . Rethinking of Reasoning Based on the Principle of “Orderliness of Species” (Intizāmi Naw‘) in the Process of Shi‘i Jurisprudents’ Ijtihād. Jurisprudential Researches

. <http://doi.org>

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press

بازاندیشی تعلیل به قاعده انتظام نوع در فرآیند اجتهاد فقیهان شیعه

✉ سیدعبدالرحیم حسینی

گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات دانشکده گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. abd.hosseini@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	اهتمام به حیثیات احکام نوعی ناظر به حیات انسان در فقه امامیه از مولفه های بنیادین در شکل گیری نظریه های اجتهاد شیعی است، آموزه ای که به خصوص در ابواب معاملات، احکام کیفری و مدنی به مثابه اصل متقن و بالامنزاع حاکم گردیده اما هرگز به عنوان یک قاعده فقهی مورد توجه قرار بررسی نگردیده است، در این مقاله ضمن بررسی نظریات معتبر وساحت های مرتبط حجیت انتظام نوع به مثابه شاخص تعیین احکام شرعی مدنی پژوهش شده است، از آنجا که در مبانی کلامی شیعی مسئله نظم بخشی به زندگی نوع بشر از مختصات امام معصوم(ع) بر شمرده شده است، پس از تحلیل به عمل آمده نظریه ای تحصیل گردیده که مقتضای آن اثبات تشکیکی بودن انتظام است که مرتبه برتر و کامل آن از مختصات معصومین(ع) و مراتب ضعیف و اضعف آن حسب شرایط و مقتضیات از تکالیف انسان غیر معصوم است، یافته های فقیهان در این زمینه رغم تنیدگی قاعده با مبانی فکری کلامی فقهی محض است. امری که برای شناخت تعلیل مبتنی بر نصوص التفات به آن ضروری می نماید.
تاریخ دریافت: 1404/5/18	
تاریخ بازنگری: 1404/7/19	
تاریخ پذیرش: 1404/10/3	
تاریخ انتشار:	
کلیدواژه‌ها: انتظام نوع، تعلیل، شریعت، طبیعت، مدنیات.	

استناد: نام خانوادگی، حسینی، سیدعبدالرحیم، عنوان مقاله، بازاندیشی تعلیل به قاعده انتظام نوع در فرآیند اجتهاد فقیهان شیعه، پژوهشهای فقهی

(ORCID) <http://doi.org/orcid.0000-0003-1618-516>



© نویسندگان.

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

جایگاه اهتمام به نوع انسانی و اصالت آن در عرصه استنباط فقهی و تطورات آن عیان است به گونه ای که کثرت استنادات و ارجاعات تردیدی در اصل مطلب باقی نمی گذارد (شریف مرتضی علم الهدی، 1405: ج 1: 87؛ شهیدثانی، 1421: ج 1: 227؛ فیض کاشانی، 1429: ج 1: 104؛ آقارضا همدانی، 1416: ج 2: 444؛ خوبی، 1418: ج 5: 274؛ سبزواری، 1413: ج 23: 269؛ لاری، 1418: ج 1: 265؛ آقاضیاء عراقی، 1421: 53) اعتبار استنادی و حجیت فقهی آموزه انتظام نوع قبل از این که در آرای فقیهان مطرح گردد و از مستندات اجتهاد و فقه ورزی قرار گیرد فی نفسه از مبانی فکری متکلمین شیعه در مباحث امامت دانش کلام است، چنان که علامه حلی انتظام نوعی و سامان حیات انسان در ساحت فراگیر کلی را از رسالت های امامان معصوم (ع) دانسته می نویسد: "إن بقاء نظام النوع و دفع الهرج و المرج علة غائية مقصودة فی نصب الامام" (الألفین، ج 1: 270) وی این مبنای اعتقادی را از ادله اثبات امامت و انحصار آن در شخص امام معصوم (ع) بر شمرده و ضمن استناد به آیه شریفه: "أَنْ تَبْرُوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (بقره: 224) در بیان وجه استدلال می نویسد:

"الأول: أن البرّ و التقوی و الإصلاح بین الناس موقوف علی معرفة الأحكام الشرعية و المراد من أنواع الخطاب الإلهی علی وجه یقینی، و إلا لجاز أن یأتی بالمعصیة و الفساد و ترک البرّ و هو لا یعلم، و ذلك لا یحصل إلا من المعصوم علی ما تقرّر، فیجب المعصوم. الثانی: أن الموصوف بهذه الصفات الذی یصلح بین الناس، فیتعیّن علی الناس قبول قوله لیتّم الإصلاح و انتظام النوع، و غیر المعصوم لا یصلح لذلك، فدلّ علی ثبوت المعصوم." (الألفین: ج 1: 144)، فارغ از آن چه به عنوان مصادیق حکم بیان می گردد و منسوب به فقیهان می شود، امری که به عنوان یک نظریه مورد توجه این مقاله قرار گرفته است. فقیهان در موارد مختلف تحقق نظم نوعی و انتظام امور انسانی را به عنوان دلیل حکم مطرح ساخته و آن را مجرد از دیگر ادله گویای ملاک و ضابطه شرعی دانسته اند. در اینجا این سوال مطرح است، از آنجا که اساس این قاعده ریشه در اصول اعتقادی دارد آیا نظریه انتظام نوع و تحقق آن در موضوعات مورد ابتلاء در امور مدنی کاشف از وجود حکم شرعی در راستای رسالت ذاتی امام معصوم (ع) است؟ اگر پاسخ به این سوال را مثبت بدانیم لازم است ضابطه انتظام نوعی مورد نظر در عرصه اجتهاد را تعیین کنیم، زیرا شاخص ها و معیارها پیرامون ماهیت انتظام نوعی حسب تعلقات و باورها مختلف و گوناگون است، به عنوان مثال ممکن است جمعی چنین انتظامی را فقط در بعد مالی و مادی زندگی انسان متعین بدانند و در مقابل جمع دیگری سایر شاخص های دینی و الهی را موثر بلکه علت تحقق نظم نوعی بشناسند. دیدگاه ها در این زمینه را حسب نگرش ها و معتقدات افراد، جوامع، مکاتب و دیدگاه های مختلف، متعدد و متنوع دانست.

آن چه برای مبحث ما اهمیت دارد تفاوت نظرات فقیهان و اهل اجتهاد در این زمینه است. از این رو لازم دیده شد ابتدا خود نظم نوعی مورد نظر ایشان مورد باز اندیشی قرار گیرد و مقصود از آن مبین گردد و در ادامه چگونگی استدلال نوع گرایانه و تکیه بر انتظام نوعی در استنباط احکام را مورد کنکاش و در بوته نقد علمی آورده ایم.

منزلت فقهی قاعده

قبل هر چیز برای روشن شدن زمینه بحث به چند نمونه محوری از استنادات و تأکیدات فقیهان به این قاعده اشاره ای گذرا داریم. اهمیت توجه به این ابعاد مسئله از این جهت است که علامه حلی از یک سو تشخیص و تحقق این مهم را از رسالت های منحصر به فرد امام معصوم (ع) دانسته و از سوی دیگر مانند برخی آن را از ادله احکام برشمرده است، با این وصف مناسبت این دو موضع را چگونه می توان ارزیابی نمود؟

علامه حلی به عنوان بزرگ ترین پی شگام عرصه فقه و استنباط تعقلی برخاسته از نص دینی که غالب مولفات متأخرین به طور مستقیم یا غیر مستقیم شرح و تفسیر دیدگاه ها و آرای فقهی و اجتهادی وی به حساب می آید در مطلع آثار مهم خود حفظ منزلت نوع انسانی را به عنوان فلسفه عمومی فقه مطرح می سازد، به عنوان نمونه در تحریر الاحکام می نویسد: " و أفضل العلم بعد المعرفة بالله تعالى علم الفقه فإنه الناظم لأمر المعاش و المعاد و به يتمّ کمال نوع الإنسان و هو الكاسب لكيفیة شرع الله تعالى. " (1420: ج 1: 40) بر این اساس اولاً؛ زیربنای ضرورت معرفت به امور معاش و معاد را کمال و انتظام نوع انسان است، ثانیاً؛ سامان زندگی مدنی، منزلی و فردی بشر مظهر و مجلای شریعت الهی به شمار می آید.

فاضل مقداد از نخستین مفسران آرای فقهی و کلامی علامه حلی در آثار مختلف و نظریه سازان در زمینه تفسیر آیات احکام فقهی، نوع گرایی و اصالت منافع عمومی در مقام استنباط را از نقاط مغفول در مباحث فقهی دانسته با تأکید بر اهمیت و منزلت این مهم می نویسد: " و ههنا فائدة حسنة جلیلة غفل عن التنبيه علیها کثیر و هی أنّ الاجتماع مطلوب لله سبحانه و تعالی. " (فاضل مقداد، 1425: ج 2: 188) و بر این قاعده احکام کلی متعدد را مترتب می داند که در ادامه به مناسبت اشاره می گردد.

جمال الدین حلی، با عطف نظر به این که غرض آفرینش انسان بقاء نوعی و ضرورت وجود آدمی در بستر خلقت است و بایستگی اعتبار احکام بر اساس چارچوب های نوعی می نویسد: " و تعلق عنایت به بقاء نوع الإنسان، و أنّ لا یخلو العالم من جنس الإنس، و لذا حرمّ قتل النفوس، و حرم اللواط الذی هو سبب ضیاع النطف،

و توعد عليهما بالقصاص و الحدّ خزيا في الدنيا و بالنار في الآخرة، و أمر بإطعام الجائعين، و جعل ذلك كفارةً
لذنوب الخاطئين." (جمال الدين حلي، 1407: 3: 156)

تحقق انتظام نوع از جمله کلی و فراگیر فقه است و اختصاص به باب و بخش محدود ندارد و بسان مقصد شریعت
کارکردهای مختلف در استنباط حکم دارد، نظریه های معطوف به این مسئله ضمن این که در محوریت انتظام
امور نوع انسانی برای احکام شریعت اتفاق نظر دارند برای برون رفت از تزاحم و تعارض نیز جانب تأمین نوعی
را مقدم و مرجح دانسته اند.

چیستی انتظام نوعی

نظم در لغت معانی مختلف دارد که آراستگی، قانون، هماهنگی، ترتیب سنجیده و متناسب امور از برجسته ترین
آنها به شمار می آیند، اهل لغت در این باره تعابیر مختلف دارند که از میان آنها می توان به این موارد اشاره
داشت؛ "استقامت در طریق" (فراهیدی، 1410: ج 8: 165)، "سبک و سیاق داشتن" (صاحب بن
عباد، 1414: ج 10: 35)، "حلقه وصل اجزاء پراکنده" (جزری، ج 5: 79) و انتظام حالت بر خورداری از نظم
است، اهل لغت از این حالت تعبیر نموده اند به "انساق، و ترتیب در امور" (فراهیدی، همان: ج 8:
168؛ جوهری، 1410: ج 4: 1566) و "به هم باز دوختن و در کنار هم قرار دادن" (مازندرانی، 1382: ج 11:
258)

شارحین احادیث امامیه نیز معنای دور از لغت لحاظ نموده و در شرح روایات م شتمل بر کلمه انتظام آن را با
انساق و هم سبکی و هماهنگی یکی دانسته اند. (علامه مجلسی، 1410: ج 87: 257)

فقیهان اگر چه تعریف انتظام نوعی را مسئله ای رسمی برای اظهار نظر قلمداد ننموده اند اما از میان کلمات
ایشان می توان به شاخص هایی دست یافت که جمع بندی حاصل از آنها می تواند گویای تعریف واضح از این
معنا باشد:

صاحب حدائق "انتظام" را برابر "اختلال" قرار داده و از باب "تعرف الأشیاء بأضدادها" این کلمه را به معنای
استحکام پایه های بنای حیات اجتماعی از سان تفسیر می کند. (بحرانی، 1405: ج 11: 103) چنان که بعض
صاحب نظران انتظام را در مقابل "هرج و مرج طلبی و آشفتگی" تفسیر نموده اند. (قزوینی، 1427: 504) و از
کلمات برخی دیگر استفاده می گردد منظور از آن احقاق حق و جلوگیری از التقاط و آمیختگی حق و باطل
است. (سیدحسین لاری، 1418: ج 2: 163)

1. کتاب

برخی مفسرین و نویسندگان کتاب های آیات الاحکام پیام آیات صلح را ضرورت انتظام نوع بشر دانسته اند. مهم ترین آیات مورد استناد ایشان عبارتند از:

"فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ" (أنفال: 1)؛ "لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ" (نساء: 113)؛ "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ" (حجرات: 10)؛ "إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا" (نساء: 34)؛ "وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ" (نساء: 127)

صاحب کنز العرفان در تحلیل خود از این دسته آیات مقصد آنها را برقراری نظم نوعی دانسته می نویسد: "فی الصلح نفع عظیم إذ مع قطع النزاع يحصل تمام نظام النوع، و فوائد المعاش، فلذلك وصفه سبحانه بأنه «خير» أي خير عظیم و السعی فیہ لإصلاح ذات البین فیہ أجر جزیل." (فاضل مقداد، 1373: ج 2: 68)

اطلاق آیات صلح برای قطع تنازع و ایجاد نظم شروط و تقيیداتی دارد، که مهم ترین آنها عدم مخالفت با دستورات صریح شریعت است، محور این اصل توصیه امام علی (ع) به شریح قاضی است که ضمن آن می فرماید: "وَاعْلَمَ أَنَّ الصُّلْحَ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا حَرَمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا." (کلینی، 1407: ج 7: 413)

علامه حلی معتقد است محوریت نوع در احقاق حقوق و احکام تابعه آن وابسته به مرتبه و درجه حقی است که مورد مطالبه قرار می گیرد، لذا نمی توان خاستگاه نوعی احکام را در همه زمینه ها یکی دانست و ناگزیر باید مراتب تشکیکی آنها را ملحوظ داشت از این رو در تفسیر آیه شریفه "وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ." (حجرات: 9) با انتقاد از نظریه بعض فقیهان اهل سنت. (المبسوط للطوسی 7: 262-263، المجموع 19: 198، المغنی 10: 46) مبنی بر این که آیه شریفه گویای جواز قتال با همه کسانی است که در برابر مطالبه حق استنکاف می کنند، چون خدا در این آیه علت قتال با اهل بغی را ممانعت ایشان از حق دانسته بنابراین هر که مستنکف یا مانع حق باشد نظر به مناسبت و وجود علت ثابت قتال با وی جایز است. می گوید:

" و هذا ليس بصحيح؛ لأنَّ الحقوق تتفاوت، فأعظمها حقَّ الإمام في التزام الطاعة الذي يتمُّ به نظام نوع الإذسان، فلا يلزم من وجوب المحاربة على تفويت أعظم الحقوق، وجوبها على تفويت أدناها. ولأنَّ هذا خطاب الأئمة دون آحاد الأمة." (علامه حلي، 1412: ج 15: 171)

2. سنت

شاید بتوان گفت از جمله محکم ترین ادله موید قاعده سخن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در خطبه مشهور است که ضمن آن می فرماید: "...فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيْهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزُّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيْتاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيْداً لِلدِّيْنِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيْقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ." (طبرسی، 1403: ج 1: 99)

براین اساس پیروی و طاعت خاندان عصمت و طهارت (ع) اساس نظام ملت است، نکته ای که در این سخن نهفته است تعبیر به ملت است، که معنای آن متفاوت از دین و گستره آن را بزرگ تر است، چنان که در المفردات فی غریب القرآن با اشاره به مفهوم قرآنی این کلمه در آیاتی چون " فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيْمَ " (آل عمران: 95) و " وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي " (یوسف: 38) آمده است: "" و لا نکاد توجد مضافة إلى الله، و لا إلى آحاد أمة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و لا تستعمل إلا في حملة الشرائع دون آحادها، لا يقال: ملة الله، و لا يقال: ملتي و ملة زيد كما يقال: دين الله و دين زيد." (راغب اصفهانی، 1412: 773)

2. ضرورت عقل

استناد فقیهان به انتظام نوعی اغلب با نظریه پردازی ها و برداشت های ایشان همراه گشته است، نوع تحلیل های ارائه شده در این زمینه مبتنی بر تعقل و نتیجه گرایی است و دست کم در تحلیل های نوع گرایانه استناد مستقیم به ادله منصوص ندارند بلکه آن را به عنوان قاعده متقن برآیند و برخاسته از نص دینی می دانند، در اینجا قبل از هرگونه تحلیل در خصوص آرای مطرح شده و بیان مستندات ممکن برای اثبات این قاعده و تطبیقات آن به تقریرات مهم ارائه شده در این خصوص اشاره می کنیم.

1.3. تقریر مقصد نگر

ملا محمد باقر مجلسی بنیان نوع گرائی در احکام اجتماعی و استناد به انتظام نوعی را از مقاصد شریعت دانسته می نویسد:

"اجتماع نفوس بر امر واحد و اهتمام ایشان به یک دغدغه مشترک و انتخاب سبک و سیاق واحد برای زندگی از بزرگ ترین مقاصد شارع است، سلوک راه خدا به پیروی از دستورات شریعت، این همه حاصل نمی گردد مگر به تعاون و تعاضد بین نوع انسانی، امری که متوقف بر اجتماع همت ها و زلال نمودن باطن ها و نیت ها و اتفاق بر مودت و محبت است، تا همگان به منزله بنده واحد تابع پروردگار خود باشند، تحقق این مهم در پرتو زدودن کینه ها و حسدها و بدخواهی ها ممکن است." (ملا محمد باقر مجلسی، 1404: ج 10: 409)

طرح این مطلب نه از باب توصیه اخلاقی صرف و نه از موضع وعظ و خطابه است، بلکه معنای مستنبط برگرفته از احادیثی است که در مقام بیان قوانین اجتناب ناپذیر و الزامات ناگزیر زیست مدنی و ابعاد مختلف حیات اجتماعی است. از جمله پس از اشاره به حدیث: "الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ أَنْتَظَرَ الصَّلَاةَ عِبَادَةً مَا لَمْ يُحَدِّثْ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا يُحَدِّثُ قَالَ الْإِعْتِيَابُ." (همان) تهدید روح جمعی و از بین رفتن قصد و اراده عمومی برای نیل به خیر جامع را از فلسفه های تحریم غیبت در این دست احادیث عنوان می نماید.

2.3. تقریر آلفت نگر

فقیه فیلسوف حکیم قاینی در بیان حکمت اجتماعات شرعی می گوید: "در علوم مختلف به اثبات رسیده است، انسان به تنهایی قادر به نیل کمال نیست و نیازمند همزیستی هم نوعان خود است تا اشخاص مختلف در کمک به یکدیگر به منزله اعضاء شخص واحد باشند، پس انسان به طبع خود محتاج الفت با دیگران است، و محبت اشتیاق به این هم افزایی است، قوام همه موجودات به حب و شوق مقتضی کمال است، به همین سبب غلبه، چیرگی و پیش افتادن به ناحق از دیگران زمینه ساز فساد و نقصان است. تحصیل عینی محبت به اجتماع است. از این رو شارع در هر شبانه روز مردمان را پنج وعده به اجتماع در عبادات فرا خوانده تا در پرتو آن انس بیشتری حاصل کنند و از انس به محبت که مهم تر از عدالت است برسند، چون با محبت بی نیاز از عدالت اند. و حرمان شهروندان از این فضیلت کامل ناشی از عنایت حق جل جلاله جایز نیست. حسب نیاز نمازهای دیگر و وضع و مقرر نمود و در هر جمعه امر به اجتماع کرد تا این فضیلت عینیت یابد، ترک این فضیلت را عنایت الهی اجازه نمی دهد تا از این رهگذر بقاء نوع و شخص حاصل گردد." (حکیم قاینی، 1364: 119 ترجمه نویسنده)

3.3. تقریر اعتزالی، تقابل طبع و شرع

شهید اول در توضیح نظریه اهل اعتزال پیرامون محوریت نوعی تکالیف شرعی می نویسد:

"از نگاه معتزله نوع از سان در حالت طبیعی مسیر هلاکت و تبعیت از شهوت و غصب را در پیش می گیرد، لذا دستورات شریعت افعال بشر را مقید و محدود می سازند تا از این خطرات تهدید کننده نوع در امان باشد به گونه ای که می توان گفت؛ غرض ذاتی تکالیف دور شدن از مقتضای طبع است، برای حصول اغراض شریعت افعال مقید ضرورت اند." (شهید اول، 97) وی در تحلیل انتقادی خود از این دیدگاه معتقد است رویکرد شریعت به طبع و فطرت انسان نه حداقلی و کاهشی بلکه حداکثری و افزایشی است و می افزاید: "و لعلّ صاحب هذا الرأی ممن یری أنّ المطلوب فی النهی إنّما هو ایجاد الضدّ." (همان)

3.4. تقریر جامعه نگر

فاضل مقداد در آن چه از آن به "فائدة حسنة جلیلة" یاد نموده با تأسیس یک اصل از آن نتایج می گیرد که گویای نوع گرائی افراطی است و در بیان اصل مورد نظرمی گوید:

"اجتماع مطلوب خدای سبحانه و تعالی است، لذا مردمان به اجتماع در عبادات فرا خوانده شده اند تا کمال عبادت و بندگی ممکن را به جای آورند، و از قوه به فعل در آیند، بقای اشخاص ملزوم این اجتماع و اتفاق است، و از آنجا که بقای نوع به بقای اشخاص است نیازمند بقای اشخاص هستیم، از آنجا که این مهم جز از طریق تناکح حاصل نمی گردد، و تناکح بر محبت بین زوجین استوار است. و از این روی خدای سبحانه و تعالی مودت و دوستی میان ایشان را از آیات الهی دانسته فرموده است: "وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً" (روم: 21) و محبت جز از طریق انس و اجتماع ممکن نمی گردد، این دو نیز مطلوب گردیده اند." (فاضل مقداد، 1425: ج 2: 188)

وی با تأکید بر این اصل بنیادین، در تشریح فلسفه منع و نهی از نکاح محارم می افزاید: "از آنجا که نسب موجب مودت و محبت است، اجتماع انساب با یکدیگر مطلوب نیست، چون غایت اجتماع که مودت است وجود دارد، لذا نکاح اقارب تشریح نگردیده که بدون نکاح میان ایشان حاصل است. در خصوص أجنب از آنجا که اجتماع در نسب ندارند اجتماع از طریق نکاح مطلوبیت یافته است. اگر این تشریح درباره انساب صورت می گرفت به سبب حصول از قبل بی فائده و بی ثمر می گردید. و از اجتماع مطلوب در شریعت فلسفه خود را از دست می داد. با توجه به این اصل هرگاه اجتماع نسبی رو به ضعف باشد، مانند دختران عمه و خاله و فرزندان عمو و دایی نکاح آنان جایز می گردد... و از آنجا که طبع آدمیان از مشارکت در خیرات گریزان و اختصاص در این امور را

طلب می کند، مشارکت موجب تباعض و تنفر متقابل و منافی با محبت است. جمع بین دو خواهر تحریم گردیده است. تا از کینه توزی بین ایشان جلوگیری شود." (همان: 189)

تطبیقات قاعده

برخی فقیهان تحلیلی ارائه نموده اند که دقت و درنگ در آن گویای تعلیل احکام از طریق انتظام نوعی است، به گونه ای که می توان گفت این مقوله در طول دیگر علل تشریح به عنوان یک دلیل کلی مورد تأکید قرار گرفته است. کارکردهای استنباطی این قاعده در مواردی منعکس است که به عنوان تطبیقات آن مورد اشاره قرار می گیرد

1. تعلیل احکام وضعی

صاحب اشارات الاصول به مناسبت در مبحث اقتضای فساد توسط نهی در معاملات به نظریه ای اشاره می کند که براساس آن فلسفه و علت احکام حاکم بر معاملات انتظام نوعی شناخته شده به گونه ای که لازم است اولاً؛ در تفسیر نصوص معاملی به این معنا التفات گردد، ثانیاً؛ در موارد عدم تصریح نصوص از آن به عنوان دلیل استفاده نمود و می نویسد:

"غرض اصلی احکام معاملات بیان صحت و فساد و تمیز معاملات صحیح از غیر آنهاست، امری که سبب اساس در انتظام امر معاش و داعی تأسیس این احکام است و خطابات اقتضائی وارد در خصوص آنها مانند ایجاب و تحریم در واقع تأکید بر این غرض و به منظور جلوگیری از دخالت علل اختلال معاش برترند. خطابات وضعیه بر همین اساس قابل فهم اند. اگر مراد از اوامر و نواهی وارد شده در معاملات صرفاً بیان احکام اقتضائی و تخییری باشد و هیچ گونه التفات به حکم وضعی نشده باشد، مستلزم اهمال اصل و اساس احکام معاملات است. در حالی که احکام شرع اغلب به صورت امر و نهی وارد گردیده و تصریح به صحت و بطلان به خصوص در کتاب عزیز اندک است و از طرفی اهمال آن چه اهم مقاصد در مسائل معاملات می باشد به دور از ساحت شارع حکیم موسس شریعت است." (کرباسی، بی تا: 215)

2. تأسیس اصول اولیه

مسئله تأسیس اصل از پایه ای ترین ضوابط اجتهاد است، به طور کلی در احکام غیر توقیفی به خصوص در حوزه معاملات و قرار دادها اصولی بنیان نهاده شده است که احکام وارده در نصوص شرعی یا در مقام تأیید این

اصول اند، یا در مقام اصلاح یا بیان شروط مختص شرعی برای آنها می باشند. از جمله می توان به "فیما یقتضیه الأصل الأوّلی الحکمی من الصحّة و الفساد فی المعاملات" اشاره نمود، محقق نراقی در بیان این مطلب می نویسد:

"فاعلم أنّه قد استمرّت بین الناس منذ استقرّت العادات و وضعت السیاسات، معاملات بینهم فی العقد و الحلّ و الربط و الفكّ فیما یحتاجون إلیه فی تمدّتهم و انتظام معاشهم، من التجارات و المناکحات و العطیّات و العهود و المواثیق و أشباهها، و أكثرها غیر مختصّة بالشرائع و الدیانات، فضلا عن شریعة الإسلام، بل تعمّ الأدیان و العادات، و اختلف حکمها فیها فی بعض الخصوصیات و الشرائط و أسباب الانعقاد و الآثار و الأحکام المترتبه علیها." (نراقی، 1422: 119)

3. تعلیل جزائیات

تحلیل های فقهی در خصوص حکمت مجازات ها نوعا ناظر به حیث اجتماعی و مدنی انسان است، از این رو اغلب در توضیح چگونگی علت مندی کیفرها به ضرورت زیست اجتماعی و تهدید های علیه نظم نوعی از ناحیه بزهکاران پرداخته اند. به عنوان نمونه می توان به گفته ای از جمال الدین حلی اشاره نمود که می گوید:

"أقول: الإنسان مدنی بالطبع لا یمكنه أن یعیش وحده... فافتقر إلی الاجتماع الذی هو مظنّة التنازع، و التنازع یوجب اختلال نظام النوع، فاستدعا کمال نظامه و بقائه علی السداد و... کان الإنسان محلّا للحوادث و الاضطراب... و قد یكون التنازع مؤدّیا إلی استحقاق الحدّ فی جنب أحدهم، فیجب وضع مستوف للحدود." (اسدی حلی، 1407: 1: 401)

صیمری فقیه معاصر ایشان نیز اندکی بعد در خصوص موضوع از همین استدلال بهره گرفته و عین همین محتوی را از شیخ طوسی و ابن جنید روایت می کند. (مفلح بن حسن، 1420: 1: 167)

4. تعلیل مدنیات

روکرد فقیهان به استدلال های نوع گرایانه گویای چگونگی نگاه ایشان به فلسفه فقه است، امری که می توان آن را به بسیاری از عرصه های فقه تعمیم داد. محقق خوبی در بیان این مسئله و تأثیرات آن بر مباحث معاملات و قرار دادها ذیل عنوان "المعاملات و حکمة البحث عن حقیقتها" می گوید:

"تردیدی در مدنی بالطبع بودن و نیاز انسان به حفظ نظام نوع و صیانت از حریم اجتماع نیست، در این راستا تشریح ضوابط حاکم بر مبادلات مالی لازم است، و با نبود این دسته از قوانین رفع نیازهای اجتماعی مبتنی بر تغالب، سلطه جویی و زور گویی خواهد گردید. بنابراین برای حفظ این نظام ناگزیر محتاج علم معاملات و تنقیح قواعد و تنظیم دسته بندی آنها هستیم، لذا تصدی به این مبحث و جواب کفایی دارد." (سید ابوالقاسم خویی، 1410: ج 2: 3)

تحلیل نهایی

همان گونه که ملاحظه گردید اهتمام به انتظام نوع از پایه های تفقه و اجتهاد به شمار آمده است و در اصل این آموزه تردید نیست، هم روکرد اهل فقه به این مقوله درست است، هم استدلال ها و استنادات ایشان به این معنا رغم تفاوت در تقریر بر مبانی متفن استوار است، لیکن این نظریه از جهاتی چند نیازمند درنگ و تأمل، بلکه احتیاج به تکمیل و تتمیم دارد.

1. محوریت نوع انسان در اجتهاد منحصر به آموزه انتظام نیست، و این مقوله صرفاً یک جنبه از نوع گرایی مثبت و مطلوب در این ساحت است، زیرا بایستگی انتظام پیوسته به قواعد دیگری چون ضرورت حفظ نوع، تعلق احکام به طبایع و انواع وابسته است، از این رو برای پردازش درست این نظریه و مطالعه در جوانب آن نیاز به درنگ بیشتر در مبانی و ضوابط حاکم بر اصالت نوع و حدود و ثغور آن در مواجهه با منزلت و اعتبار افراد است. زیرا چالش عمده در این زمینه چگونگی جمع میان این دو ساحت است. زیرا اعتقاد به اصالت نوع و استناد به آن در مقام استنباط و استدلال منوط به حل مشکل تراحم منافع نوعی و شخصی است، این مسئله از دیرینه ترین مسائل پیش روی صاحب نظران عرصه علوم مختلف اسلامی از جمله فقه است.

2. مبانی نظری احکام تشریحی و مسلمات فلسفه تشریح در عین تأیید نوع گرایی تعلیل و تحلیل در این زمینه را منحصر به نوع نگری نمی داند، بلکه جایگاه آموزه هایی چون عدالت، حفظ سایر مقاصد دین نیز در این مطلب نیز مورد تأکید است، زیرا علاوه بر حفظ و انتظام نوع، نسل و جان انسان ها حفظ عقل، حفظ دین و حفظ ناموس نیز از مهم ترین این مقاصد و اهداف شریعت اند. این امر ایجاب می کند؛ اولاً چگونگی در هم تنیدگی

انتظام نوع با این مقولات تبیین گردد، ثانیاً؛ تأثیر ناشی از لحاظ جنبه های نوعی انسان در تفسیر و بیان مفاهیمی چون عدالت مورد توجه قرار داده شود.

3. مرز بندی بین دانش فقه و کلام رغم این که در راستای اصل عدم تداخل مسائل علوم صورت پذیرفته، اما چنان که ملاحظه گردید نیاز به آموزه های کلامی در فرآیند اجتهاد و استنباط احکام در مواردی مثل موضوع سخن اجتناب ناپذیر است. از این رو تناسب و دادوستد این دو علم در حوزه مسائل مشترک نیازمند باز اندیشی جدی است. چنان که محقق اردبیلی در بیان حکم مسئله چگونگی استمرار نیابت فقیهان از امام علیه السلام در عصر غیبت حسب ضرورت استناد به اجماع را در کنار ضرورت منع از اختلال نظم نوعی که نظریه ای کلامی است قرار داده می نویسد:

"و أنت تعلم انه لا قدح فيه، إذ الفقيه حال الغيبة ليس نائباً عن الأئمة الذين ماتوا عليهم السلام حال حياتهم حتى يلزم انزالهم بموتهم عليهم السلام، وهو ظاهر. بل عن صاحب الأمر عليه السلام، وإذنه معلوم بالإجماع أو غيره، مثل أنه لو لم يأذن يلزم الحرج والضيق، بل اختلال نظم النوع، وهو ظاهر." (محقق اردبیلی، 1403: ج 12: 28)

نتیجه گیری

حاصل سخن و بررسی در مبانی نظری بایستگی انتظام نوع به عنوان قاعده کلی فقهی این است، از آنجاکه نظم بخشی به امور زندگی انسان در ابعاد مختلف مدنی دارای مراتب تشکیکی است و برترین سطح آن منحصرأ از اختیارات امام معصوم (ع) است، و مراتب ضعیف و أضعف آن برای انسان غیر معصوم نیز مقدر و ممکن است، تحلیل ها و احکام فقهی برگرفته شده از مبانی ناظر به اوضاع و احوال انسان مکلف است، براین اساس انتظام حیات نوعی بشر ضابطه ای حاکم در امور مدنی و اجتماعی به معنای عام آن است، مخالفت با آن در تنظیم ضوابط و مقررات جایز نیست. حیث نوعی بودن انتظام مقتضیات و ثمراتی دارد که مهم ترین آنها حاکمیت قاعده واحد نسبت به اشخاص و افراد در زمان ها، مکان ها و اوضاع و احوال متفاوت است. برای دست یابی به این همه علاوه بر تحلیل های عقلی صورت یافته لازم است آیات و نصوص اشاره شده منبع استنباط ضوابط قاعده قرار گیرند.

منابع

1. اردبیلی، احمد بن محمد (1403ق) مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، 14 جلد، انتشارات اسلامی، قم، چاپ: اول.
2. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (1404ق) مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، 26 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ: دوم.
3. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (1410ق) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام 33 جلد، مؤسسة الطبع و النشر، بیروت، چاپ: اول.
4. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (1412ق) مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه، چاپ اول.
5. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (1405ق) الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة 25 جلد، انتشارات اسلامی، قم، چاپ: اول.
6. جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد (بی تا) النهاية فی غریب الحدیث و الأثر 5 جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ: اول.
7. جوهری، اسماعیل بن حماد (1410ق) الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة 6 جلد، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ: اول.
8. حکیم قائینی، کافی بن محتشم (1364ش) رسائل حکیم قائینی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چاپ: اول.
9. حلّی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی (1407ق) المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، 5 جلد، انتشارات اسلامی، قم، چاپ: اول.
10. حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری (1425ق) کنز العرفان فی فقه القرآن، 2 جلد، انتشارات مرتضوی، قم ف چاپ: اول.
11. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (1422ق) الألفین، 2 جلد، المؤسسة الإسلامية، قم، چاپ: اول.

12. حلى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (1420ق) تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإماميه، 6 جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، چاپ: اول.
13. حلى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (1412ق) منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد، چاپ: اول.
14. حلى، جمال الدين، احمد بن محمد اسدى (1407ق) المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، 5 جلد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ: اول.
15. خويى، سيد ابو القاسم موسى (1418ق) التنقيح فى شرح العروة الوثقى، 6 جلد، مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئى، قم، چاپ اول.
16. خويى، سيد ابو القاسم موسى (1410ق) مصباح الفقاهة، تقرير: محمد على توحيدى، 7 جلد، مدينه العلم، قم، چاپ: اول.
17. سبزوارى، سيد عبد الأعلى (1413ق) مهذب الأحكام فى بيان الحلال و الحرام، 30 جلد، مؤسسه المنار، قم، چاپ چهارم.
18. شريف مرتضى، على بن حسين موسى (1405ق) رسائل الشريف المرتضى، 4 جلد، دار القرآن الكريم، قم، چاپ: اول.
19. شهيد ثانى، زين الدين بن على (1421ق) رسائل الشهيد الثانى، 2 جلد، انتشارات اسلامى، قم، چاپ: اول.
20. صاحب بن عباد، كافى الكفاة، اسماعيل بن عباد (1414ق) المحيط فى اللغة 10 جلد، عالم الكتاب، چاپ: اول.
21. صيمرى، مفلح بن حسن (1420ق) غاية المرام فى شرح شرائع الإسلام، 4 جلد، دار الهادى، بيروت، چاپ: اول.
22. طبرسى، احمد بن على (1403ق) الاحتجاج، 2 جلد، نشر مرتضى، مشهد، چاپ: اول.

23. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (1373ش) كنز العرفان في فقه القرآن، 2 جلد، مرتضوى، تهران، چاپ: اول.
24. فراهيدى، خليل بن احمد (1410 هـ ق) كتاب العين 8 جلد، نشر هجرت، قم، چاپ: دوم.
25. فيض كاشانى، محمد محسن ابن شاه مرتضى (1429ق) معتصم الشيعة في أحكام الشريعة، 3 جلد، مدرسه عالى شهيد مطهرى، تهران، چاپ: اول.
26. قزوينى، سيد على موسى (1427ق) التعليقة على معالم الأصول، انتشارات اسلامى، انتشارات اسلامى، قم، چاپ: اول.
27. كريباسى، محمد ابراهيم بن محمد حسن (بى تا) إشارات الأصول، بى نا، بى جا، چاپ: اول.
28. كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب (1407ق) الكافي 8 جلد، دار الكتب الإسلامية، چاپ: چهارم.
29. لارى، سيد عبد الحسين (1418ق) التعليقة على المكاسب، 2 جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، چاپ: اول.
30. مازندراني، محمد صالح بن احمد بن شمس سرورى (1382ش) شرح الكافي 12 جلد، المكتبة الإسلامية، تهران، چاپ: اول.
31. همدانى، آقا رضا بن محمد هادى (1416ق) مصباح الفقيه، 14 جلد، مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ اول.
32. نراقى، محمد بن احمد بن محمد مهدى (1422ق) مشارق الأحكام، كنگره بزرگداشت ملا محمد مهدى نراقى و ملا احمد نراقى، قم، چاپ: دوم.

References

- Ardaibili, Ahmad ibn Muhammad (1403 AH), *Majma' al-Fa'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhḥān*, 14 vols., Islamic Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)
- Isfahani (Majlisi II), Muhammad Baqir ibn Muhammad Taqi (1404 AH), *Mir'āt al-'Uqūl fī Sharḥ Akhbār Al al-Rasūl*, 26 vols., Dār al-Kutub al-Islāmiyyah, Tehran, 2nd ed. (in Arabic)

Isfahani (Majlisi II), Muhammad Baqir ibn Muhammad Taqi (1410 AH), Biḥār al- Anwār al- Jāmi'ah li- Durar Akhbār al- A'imma al- Aṭhār (AS), 33 vols., Mu'assisah al- Ṭab' wa al- Nashr, Beirut, 1st ed. (in Arabic)

Isfahani, Husayn ibn Muhammad Rāghib (1412 AH), Mufradāt Alfāz al- Qur'ān, Dār al- 'Ilm / al- Dār al- Shāmiyyah, Lebanon–Syria, 1st ed. (in Arabic)

Bahrāni, Yūsuf ibn Ahmad ibn Ibrāhīm Āli 'Usfūr (1405 AH), Al- Ḥadā'iq al- Nāḍirah fī Aḥkām al- 'Itrah al- Ṭāhirah, 25 vols., Islamic Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Jazari, Mubārak ibn Muhammad ibn al- Athir (n.d.), Al- Nihāyah fī Gharīb al- Ḥadīth wa al- Athar, 5 vols., Isma'iliyan Publishing Institute, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Jawhari, Isma'il ibn Hammād (1410 AH), Al- Ṣiḥāḥ – Tāj al- Lughah wa Ṣiḥāḥ al- 'Arabiyyah, 6 vols., Dār al- 'Ilm lil- Malāyīn, Beirut, 1st ed. (in Arabic)

Hakim Qa'ini, Kafi ibn Muhtasham (1364 SH), Rasā'il Ḥakīmi Qā'inī, Ilmī- Farhangī Publications, Tehran, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, Ahmad ibn Muhammad Asadi (1407 AH), Al- Muḥadhdhab al- Bārī' fī Sharḥ al- Mukhtaṣar al- Nāfi', 5 vols., Islamic Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, Miqdad ibn 'Abd Allāh Suyūrī (1425 AH), Kanz al- 'Irfān fī Fiqh al- Qur'ān, 2 vols., Murtazavi Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, al- 'Allāmah, Hasan ibn Yusuf ibn Muṭahhar Asadi (1422 AH), Al- Alfayn, 2 vols., Al- Mu'assisah al- Islāmiyyah, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, al- 'Allāmah, Hasan ibn Yusuf ibn Muṭahhar Asadi (1420 AH), Taḥrīr al- Aḥkām al- Shar'iyyah 'alā Madhhab al- Imāmiyyah, 6 vols., Imam Sadiq (AS) Institute, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, al- 'Allāmah, Hasan ibn Yusuf ibn Muṭahhar Asadi (1412 AH), Muntahī al- Maṭlab fī Taḥqīq al- Madhhab, 15 vols., Majma' al- Buḥūth al- Islāmiyyah, Mashhad, 1st ed. (in Arabic)

Hilli, Ahmad ibn Muhammad Asadi (1407 AH), Al- Muhadhdhab al- Bāri' fī Sharḥ al- Mukhtaṣar al- Nāfi', 5 vols., Daftar Nashr al- Islāmī, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Khui, Sayyid Abu al- Qasim Musavi (1418 AH), Al- Tanqīḥ fī Sharḥ al- 'Urwah al- Wuthqā, 6 vols., Mu'assisah Iḥyā' Āthār al- Imām al- Khū'i, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Khui, Sayyid Abu al- Qasim Musavi (1410 AH), Miṣbāḥ al- Fiqhāhah, ed. Muhammad Ali Tawhidi, 7 vols., Madīnah al- 'Ilm, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Sabzivari, Sayyid 'Abd al- A'lā (1413 AH), Muhadhdhab al- Aḥkām fī Bayān al- Ḥalāl wa al- Ḥarām, 30 vols., Al- Manar Institute, Qom, 4th ed. (in Arabic)

Sharif Murtaza, Ali ibn Husayn Musavi (1405 AH), Rasā'il al- Sharīf al- Murtaḍā, 4 vols., Dār al- Qur'ān al- Karīm, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Shahid Thani, Zeyn al- Din ibn Ali (1421 AH), Rasā'il al- Shahīd al- Thānī, 2 vols., Islamic Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Sahib ibn 'Ubbād, Isma'il ibn 'Ubbād (1414 AH), Al- Muḥīṭ fī al- Lughah, 10 vols., 'Ālam al- Kitāb, 1st ed. (in Arabic)

Seymuri, Muflih ibn Hasan (1420 AH), Ghāyah al- Marām fī Sharḥ Sharā'i' al- Islām, 4 vols., Dār al- Hādī, Beirut, 1st ed. (in Arabic)

Tabarsi, Ahmad ibn Ali (1403 AH), Al- Iḥtijāj, 2 vols., Nashr Murtaḍā, Mashhad, 1st ed. (in Arabic)

Fazil Miqdad, Miqdad ibn 'Abd Allāh (1373 SH), Kanz al- 'Irfān fī Fiqh al- Qur'ān, 2 vols., Murtaḍavi Publications, Tehran, 1st ed. (in Arabic)

Farahidi, Khalil ibn Ahmad (1410 AH), Kitāb al- 'Ayn, 8 vols., Hijrat Publishing, Qom, 2nd ed. (in Arabic)

Feyz Kashani, Muhammad Muhsin ibn Shah Murtiza (1429 AH), Mu'taṣam al- Shī'ah fī Aḥkām al- Sharī'ah, 3 vols., Shahīd Moṭahharī Higher School, Tehran, 1st ed. (in Arabic)

Qazwini, Sayyid Ali Musavi (1427 AH), Al- Ta'līqah 'alā Ma'ālim al- Uṣūl, Islamic Publications, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Karbasi, Muhammad Ibrahim ibn Muhammad Hasan (n.d.), *Ishārāt al- Uṣūl*, no publisher, n.p., 1st ed. (in Arabic)

Kuleyni, Abu Ja'far Muhammad ibn Ya'qub (1407 AH), *Al- Kāfī*, 8 vols., Dār al- Kutub al- Islāmiyyah, Tehran, 4th ed. (in Arabic)

Lari, Sayyid 'Abd al- Husayn (1418 AH), *Al- Ta'līqah 'alā al- Makāsib*, 2 vols., Mu'assisah al- Ma'ārif al- Islāmiyyah, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Mazandarani, Muhammad Salih ibn Ahmad ibn Shams Sarwi (1382 SH), *Sharḥ al- Kāfī*, 12 vols., al- Maktabah al- Islāmiyyah, Tehran, 1st ed. (in Arabic)

Hamadani, Aqa Riza ibn Muhammad Hadi (1416 AH), *Miṣbāḥ al- Faqīh*, 14 vols., al- Mu'assisah al- Ja'fariyyah li- Iḥyā' al- Turāth wa Mu'assisah al- Nashr al- Islāmī, Qom, 1st ed. (in Arabic)

Naraqī, Muhammad ibn Ahmad ibn Muhammad Mahdi (1422 AH), *Mashāriq al- Aḥkām*, Commemoration Congress of Mullā Muḥammad Mahdī Narāqī and Mullā Aḥmad Narāqī, Qom, 2nd ed. (in Arabic)

فهرست کتب
مکتب
مکتب